

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز
سال پنجم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۹۲، پیاپی ۱۸

جایگاه تخلص در غزل‌های مدحی حافظ

علی حیدری*
مهرنوش دژم**
دانشگاه لرستان

چکیده

پس از روند گسترش غزل و افول قصیده‌سرایی، چون پیوند شعر و شاعری با دربار، منقطع نگشته بود، غزل تا حدی وظیفه‌ی اصلی قصیده را (مدح ممدوح) بر دوش کشید. مدیحه‌سرایی در غزل، غالباً در دیوان شاعرانی ملموس‌تر است که جز غزل، در قالب دیگری شعر نگفته‌اند (یا در قالب دیگر بسیار کم شعر گفته‌اند). حافظ شیرازی نیز مانند بسیاری از شاعران، در غزل به مدح بعضی از پادشاهان، وزرا و... پرداخته است، اما مدایح او رنگ و بویی دیگر دارد، در بسیاری از مواقع، ابیات مدح با دیگر ابیات غزل گره نخورده و تصنعی می‌نماید. او تا حدود زیادی از طریق ذکر نام ممدوح و تخلص خود که گاهی با هم در یک بیت می‌آیند و گاهی یکی بر دیگری مقدم می‌شود، عظمت و شأن ممدوح را تلویحاً مشخص کرده است. شاید به همین دلیل است که در بعضی از غزل‌های مدحی، گاهی تخلص در بیت آخر و گاهی در بیت ماقبل آمده است و احیاناً به جای تخلص به نام خود، به نام ممدوح تخلص کرده و گاهی پس از اتمام غزل، از ممدوح یاد می‌کند. به طور کلی در این مقاله سعی شده با توجه به جای‌گیری تخلص و ممدوح در غزل‌های مدحی حافظ تا حدی شأن و منزلت آنان در نظر حافظ مشخص شود.

واژه‌های کلیدی: تخلص، حافظ، غزل، مدح، ممدوح.

*دانشیار زبان و ادبیات فارسی aheidary348@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

**مریی زبان و ادبیات فارسی 2zham@yahoo.com

۱. مقدمه

۱.۱. تخلص

تخلص در اصطلاح «گریز زدن و انتقال یافتن از پیش‌درآمد قصیده، نظیر تشبیب و تغزل به مدح، تهنیت، تعزیت و مقاصد دیگر با رعایت اصول زیبایی‌شناسی و موازین ادبی است. شاعر در گریز شاعرانه‌ی خود به مناسبتی نغز و دل‌نشین، روانی الفاظ و غنای معنا، نظر دارد و تلاش می‌کند که پیوند مطالب پیش و پس از تخلص به لطیف‌ترین، هنری‌ترین و ابتکاری‌ترین شکل ممکن، صورت پذیرد...» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱: ۶۸۲) منتقدان دیگر نیز کمابیش همین تعریف و توضیح را برای تخلص ذکر کرده‌اند. (ر.ک: وحیدیان کامیار، ۱۳۷۹: ۱۷۱؛ شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۲۵؛ شمیسا، ۱۳۷۰: ۳۶ و وطواط، ۱۳۶۲: ۱۳۱)

اما پس از رواج غزل، تخلص معنی دیگری نیز پیدا کرده است. «شعرای غزل‌سرا... نام اختصاصی ادبی خود را که بدان شهرت دارند، در مقطع می‌آورند» (مؤتمن، ۱۳۵۲: ۵۶) و آن را تخلص می‌خوانند. تخلص در قصیده در وسط شعر، بین دو بخش وصف و مدح قرار دارد. وقتی بخش مدح در غزل از بین رفت، بیت تخلص، بیت پایانی شد. منتهی تخلص در قصیده، اسم بردن از ممدوح و در غزل، آوردن اسم شاعر است. (شمیسا، ۱۳۷۰: ۵۴) در برخی از شعرها، تخلص شاعر در پایان شعر آمده است که تخلص در مفهوم غزلی است و در برخی، قبل یا بعد از آن، نام شاه آمده است که تخلص در مفهوم قصیده‌ای است. (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۳۷)

کاربرد تخلص به شکل امروزی یعنی مناسب با تعریف «امضای شعری شاعر»، به آغاز شعر فارسی دری برمی‌گردد؛ زیرا از زمان رودکی تا اوج غزل در قرن هفتم و هشتم، کما بیش نام شاعر در شعرش (غزل و غیر غزل) ذکر شده است. اما طبیعی است هرچه از قرن چهارم فاصله می‌گیریم، کاربرد تخلص (به ویژه در غزل) از نظر کمیت، بیشتر تر و از نظر کیفیت، جایگاه ثابت‌تری می‌یابد؛ از این رو به نظر می‌رسد در ابتدا تخلص، خاص قصیده بوده است و استعمال آن برای غزل از سر اشتباه، تجانس یا شباهت بوده که به مرور زمان، رخ داده است. چنان‌که واضح است، تخلص، پیونددهنده‌ی تغزل، تشبیب و... به مدح ممدوح (تنه‌ی اصلی قصیده) است. چون در اکثر مواقع در بیت یا ابیات تخلص، اسم، کنیه یا لقب ممدوح ذکر می‌شد، چنین تصور

شده است که تخلص به معنی آوردن اسم، لقب و... ممدوح بعد از تغزل و... است. به همین دلیل در غزل، شاعر به جای پیشکش شعر به ممدوح و داغدار کردن آن به نام او، ترجیح داده که نام یا لقب خود را در پایان غزل ذکر کند. از طرف دیگر اگر چنان‌که گفته‌اند، غزل دنباله‌ی تغزل باشد (شمیسا، ۱۳۷۰: ۵۳ و شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۰۲) و شاعر قصد مدح ممدوحی نداشته باشد، به جای اسم ممدوح، نام یا لقب خود را ذکر کرده است. البته این قاعده همه جا رعایت نشده است و چنان‌که خواهیم گفت گاهی اتفاق افتاده که شاعر در غزل هم به نام ممدوح تخلص کرده است. فروغی بسطامی در مقطع غزلی چنین می‌گوید:

من هر غزل که گفتم در عاشقی فروغی یکسر گریز آن را بر نام شاه کردم
(فروغی بسطامی، ۱۳۸۶: ۲۰۹)

که اولاً به جای تخلص، گریز آورده؛ ثانیاً غزل را به مدح، مرتبط کرده؛ ثالثاً به نام خود و ممدوح، تخلص کرده است. عنوان تخلص دادن به بیت یا ابیات پیوند دهنده‌ی تغزل به مدح، حاوی نکته‌ی چابک‌پلوسانه‌ای است؛ زیرا چنین می‌نماید که شاعر از تغزل خسته شده و دنبال بهانه‌ای می‌گردد که آن را رها کند و به مدح، که نهایت آرزوی اوست، بپردازد. به طور کلی در سده‌های چهارم و پنجم و حتی ششم، شاعر تغزل و تشبیب را وصله‌ای برای مدح ممدوح می‌دانست. هر چند شاعری مانند خاقانی، مدح ممدوح را وصله‌ای برای تغزل خود می‌داند و تجدید مطلع‌های پیاپی او ترفندی برای گریز از مدح ممدوح است. (حیدری، ۱۳۸۴: ۱۰۵)

نکته‌ی قابل توجه در غزل‌ها، محل قرار گرفتن تخلص در آن‌هاست. «در دوران قبل از مغول... ذکر یا عدم ذکر تخلص در پایان یا قسمت‌های دیگر غزل، روش ثابتی در کار نبود و هر شاعری از ذوق و سلیقه‌ی شخص خود پیروی کرده است. جمال‌الدین اصفهانی معمولاً در غزل‌ها نامی از خود نبرده؛ خاقانی معمولاً نام خود را در پایان غزل‌ها ذکر کرده؛ انوری چندان اصراری در ذکر یا عدم ذکر تخلص نداشته و سنایی نام خود را [گاهی در ابتدا] گاهی در مقطع و گاهی در اواسط غزل آورده است.» (مؤتمن، ۱۳۵۲: ۵۸) الزام ذکر تخلص در پایان غزل «از دوران مغول به این طرف معمول شده و به ندرت شاعری از به کار بردن تخلص سر باز زده است.» (همان: ۵۶)

از این میان، سنایی «احتمالاً نخستین شاعری است که خود را تا حدی مقید به ذکر تخلص دانسته... اما تقریباً در دو سوم از غزل‌هایش آن را ذکر نکرده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۵۱) از مجموع ۳۸۹ غزل سلمان ساوجی (شاعر معاصر حافظ) ۶۲ غزل (۱۶٪ کل غزل‌ها) تخلص ندارند و در ۱۱ غزل (حدود ۳٪ کل غزل‌ها) نیز تخلص در بیت مقطع نیامده است؛ اما چنان‌که خواهیم گفت بر خلاف حافظ در هیچ کدام از غزل‌ها از ممدوحی صحبت نشده است. بعضی از پیروان حافظ در دوره‌ی بازگشت، مانند فروغی بسطامی، در این باره به شیوه‌ی حافظ عمل کرده‌اند. از مجموع کل غزل‌های فروغی بسطامی، در ۲۰ غزل که تخلص شاعر در بیت یا ابیات ما قبل آخر آمده، در بیت پایانی صریحاً از ممدوح (۱۷ بار ناصرالدین شاه و از حضرت علی، فتخعلی شاه و محمدشاه هر کدام یک بار) یاد کرده و در ۴ غزل که به نام خود تخلص نکرده، تخلص را به نام ممدوح آورده است. (فروغی بسطامی، ۱۳۸۶)

۱. ۲. غزل مدحی

قبل از تحلیل غزل‌های مدحی حافظ، اشاره‌ای به غزل مدحی ضروری به نظر می‌رسد. پس از حمله‌ی مغول و با پایان یافتن عصر مدیحه‌سرایی و شادکامی شعرا، بی‌شک «از رواج قصیده‌سرایی، که در دوره‌های پیشین نوع طراز اول شعر بود، کاسته شد» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۷۹) «و به همان نسبت که در قرن هفتم و هشتم قصیده از ردیف اول شعر فارسی به عقب می‌رفت، غزل راه پیشرفت می‌سپرد.» (صفا، ۱۳۸۰: ۷۹) اما شعر مدحی از میان نرفت و نه تنها برخی شاعران این دوره به استقبال قصیده‌سرایان پیشین رفتند؛ بلکه مدح، راه خود را به غزل نیز بازکرد و گاهی پایه‌پای مضامین عاشقانه و عارفانه، پیش‌تاخت؛ اما جلوه‌گری مدح (چه در غزل چه در قصیده) در قرن‌های هفتم و هشتم که دوره‌ی جدید مدیحه‌سرایی ادب پارسی است، به گونه‌ای متفاوت، رخ نمود. دلایل این تغییر رویکرد و در عین حال، موفق نبودن مدیحه‌سرایان این عصر را می‌توان این‌گونه برشمرد: تقلید و تتبع شاعران این دوره؛ عدم شاعرانوازی و گم‌نامی ممدوحان؛ اجتماعی و انتقادی شدن شعر در این دوره به نسبت دوره‌ی قبل و... (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۴۵۱ و ۴۵۲)

عده‌ای مانند مولوی و سیف فرغانی، هرگز به مدح کسی نپرداختند و عده‌ای مانند سعدی با این که طبق سنت معمول، چند تن از شاهان و وزیران را ستوده‌اند؛ اما از این طریق، ارتزاق نکرده‌اند. حافظ با وجود مدح برخی سلاطین برای امرار معاش، به سبب افکار بلند، شخصیت والا و مکتب درخشان خود، مانند سایر مداحان، اهل مبالغه و... و ملازمت دربار نبوده‌است. (همان: ۴۵۳) سعدی کسی است که در قصیده رسماً به جای مدح مرسوم و معمول، ممدوح را نصیحت می‌کند و به خداترسی و رعیت نوازی توصیه می‌کند. این برخورد سعدی با مدح و ممدوح در مقایسه با مدایح قصیده‌سرایان، خوشایند نیست و به نوعی خط بطلان بر مدح و مدیحه‌سرایی است و از آن به بعد، دیگر قصیده از وظیفه‌ی خطیر و قبلی خود تا حد زیادی شانه خالی می‌کند و این وظیفه بر دوش غزل می‌افتد. استاد همایی مُبدع مدیحه‌سرایی در غزل را، سعدی می‌داند: «پیشوای این سنت، ظاهراً شیخ سعدی علیه الرّحمه است...» (همایی، ۱۳۷۰: ۱۲۶) این در حالی است که خاقانی که حدود یک قرن قبل از سعدی می‌زیسته، در غزلیات به کرات به مدح ممدوح پرداخته است. (خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۸۷، ۵۹۴، ۶۳۹ و...) حمیدیان سابقه‌ی مدح در غزل را مربوط به قرن ششم دانسته و معتقد است که تغییر شرایط اجتماعی و تنگناهای فراوان دیگری پس از حمله‌ی مغول در ناکامی مدیحه‌سرایان قرون مورد بحث، مؤثر افتاد و قصیده‌سرایان این قرن که غزل هم می‌سرودند، بنا به عادت مدیحه‌پردازی در قصیده، در غزل نیز به مدیحه‌سرایی پرداختند. او از قصیده‌پردازان و غزل‌سرایانی مثل انوری، خاقانی، نظامی...، سعدی (که حداقل ۱۲ غزل مدحی دارد) و خواجو که قبل از حافظ بوده و در ضمن غزل به مدح ممدوح پرداخته‌اند، نام می‌برد. (حمیدیان، ۱۳۸۴: ۳۷)

۲. سؤال تحقیق

آیا حافظ در ذکر تخلص به نام خود یا ممدوح و آوردن تخلص در بیت پایانی یا ابیات قبل، تعمد و هدفی داشته یا این اختلافات تصادفی است؟
 به نظر می‌رسد که حافظ در ذکر یا عدم ذکر تخلص خود و آوردن تخلص در بیت آخر یا ماقبل آخر و چگونگی ذکر نام ممدوح و خود، حساب شده عمل کرده است. به همین دلیل می‌توان حدس زد که اگر حافظ قبل از تخلص به نام خود، از ممدوحی (به تصریح یا کنایه) یاد کرده، برای ممدوح عظمت و شأنی والا قایل بوده‌است که او را

بر خود مقدم داشته و از این مهم‌تر، زمانی است که تخلص غزل به نام ممدوح آمده و از خود حافظ خبری نیست. در مرحله‌ای پایین‌تر، اگر ممدوح را در حد خود دانسته، در یک بیت به نام خود و ممدوح تخلص کرده‌است و اگر خود را بر ممدوح ترجیح داده و احياناً در آن مدیحه، با تکلیفی مواجه بوده است، بعد از تخلص به نام خود، در بیت آخر به تصریح یا کنایه از ممدوح یاد کرده‌است.

۳. شیوه‌ی مدیحه‌سرایی حافظ

چنان‌که گفته شد مدیحه‌سرایی در غزل در دیوان شاعرانی ملموس‌تر است که جز غزل، در قالبی دیگر شعر نگفته‌اند (یا در قوالب دیگر، بسیار کم شعر گفته‌اند) و گرنه بعضی از شاعران غزل‌سرا، که به اندازه‌ی کافی قصیده دارند، ترجیح داده‌اند که به شیوه‌ی قدما، بیش‌تر در قصیده به مدح ممدوح بپردازند. فضای مدح در غزل‌های حافظ با مدیحه‌سرایی در قصیده، تفاوت بنیادین دارد. ادوارد براون^۱ معتقد است: «وی هیچ‌گاه وسایل خواری و فرومایگی جلب مال و کسب معاش به‌کار نبرده و مانند آنان وقتی مؤثر نمی‌افتاده، به هجو سرایی نمی‌پرداخته است.» (برون، ۱۳۲۷: ۳۱۵) از سویی دیگر، عموم قصیده‌سرایان، تغزل و تشبیب را وصله و مقدمه‌ای برای مدح ممدوح دانسته‌اند. (حیدری، ۱۳۸۴: ۱۰۲) اما برای غزل‌سرایان، از جمله حافظ، مدح ممدوح از اهمیت کم‌تری برخوردار است. در این میان نیز با توجه به اوضاع سیاسی و پایگاه ممدوح و روحيات و احوال شاعر، تفاوت‌هایی دیده می‌شود. مثلاً در دیوان حافظ در بسیاری از موارد، در یک بیت (معمولاً ابیات پایانی) به کنایه و در بعضی موارد به تصریح از ممدوح یاد شده است، اما با وجود این، در بعضی موارد تمام یا اکثر خصوصیات قصیده در غزل او دیده می‌شود، از جمله: حسن طلب و درخواست صله:

بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد
(غزل ۱۴۹)

و غزل ۲۶۹ و تأبید و شریطه:

چندان بمان که خرده‌ی ازرق کند قبول بخت جوانت از فلک پیر ژنده پوش
(غزل ۲۸۵)

^۱ Edward Granville Browne

و حسن تخلص:

یار دلدار من ار قلب بدین‌سان شکند ببرد زود به جان‌داری خود پادشاهش
(غزل ۲۸۹)

و غزل ۳۱۴. مدح ممدوح بعد از تخلص به شیوه‌ی قصیده: (غزل‌های ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۳، ۳۲۹، ۳۵۵، ۳۵۶) آوردن غزل مقتضب (غزلی که از ابتدا با مدح ممدوح شروع می‌شود) در (غزل‌های: ۶، ۱۰۸، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۰۴)؛ چند غزل حافظ نیز مانند بعضی از قصاید، دو ممدوح دارند (غزل‌های: ۲۸۳، ۳۹۰، ۴۵۲)؛ رندی حافظ در مدیحه‌سرایی در غزل نیز قابل تأمل است. در بعضی از غزل‌ها که به زعم منتقدان و شارحان، مدحی قلمداد شده است، به نظرمی‌رسد حافظ با ایهام و احیاناً با کنایه، به ذم شاهی، وزیری، امیری و... پرداخته یا حداقل از آن‌ها گله‌مند است (غزل‌های: ۸۳، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۰، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۷۵، ۲۸۳، ۳۷۸، ۴۴۰، ۴۸۲)

الا ای یوسف‌مصری که کردت سلطنت مغرور خدا را بازپرس آخر کجا شد مهر فرزندی
(غزل ۴۴۰)

شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد قدر یک ساعته عمری که در او داد کند
(غزل ۱۹۰)

به قد و چهره هر آن‌کس که شاه خوبان شد جهان بگیرد اگر دادگستری داند (غزل ۱۷۷)
بهار می‌گذرد دادگسترا دریاب که رفت موسم و حافظ هنوز می‌نچشید
(غزل ۲۳۹)

شاه اگر جرعه‌ی رندان نه به حرمت نوشد التفاتش به می‌صاف مروق نکنیم (غزل ۳۷۸)

در همین زمینه شمیسا معتقد است که حافظ «شاعری سیاسی و مبارز هم هست و با زبان ایهام و طنز به مسائل حاد اجتماعی دوره‌ی خود پرداخته است... از این رو شعر او پر از اشاره‌های تاریخی به اوضاع و احوال عصر اوست که بسیاری از آن‌ها بر ما مجهول است.» (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۳۳) گاهی اوقات این تحمیدیه‌ها با ایهام آمده و معلوم نیست که غزل در مدح ممدوحی است یا معشوقی (غزل ۳۴۹) و آن زمانی است که از کلماتی مانند «دولت حسن» و «مه صاحب قران» و... استفاده کرده است. گاهی به تصریح به ذم شاهی پرداخته است (غزل‌های ۴۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۳۸۲ و...) و گاهی اوقات نیز در غزلی، هم‌زمان به مدح ممدوح و ذم کسی (شاهی) دیگر پرداخته است. (غزل ۲۸۳)

در مورد مدیحه‌سرایی حافظ، نظرات متفاوتی وجود دارد؛ شهید مطهری منکر هر نوع مدح حاکمان در دیوان حافظ است؛ حتی غزل زیر را مدحی ندانسته:

قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع
که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع
(غزل ۲۹۳)

و معتقد است شاه شجاع و... در چنین ابیاتی معانی مجازی دارند. در غیر این صورت، حافظ موجود مکروهی خواهد بود که جامعه را به فساد خواهد کشید و... (مطهری، ۱۳۵۹: ۱۰۱-۱۰۳) محققانی دیگر نیز کوشیده‌اند مدیحه‌سرایی حافظ را توجیه کنند. علت مدایح حافظ، «نخست اعتقادی بوده که وی نسبت به کمالات معنوی برخی از فرمان‌روایان زمان، مانند شاه شیخ ابواسحق اینجو داشت که امیری بود شعردوست و شاعر پرور و رعیت‌نواز... و دیگر، مشکل معیشت که... بر سر راه بیش‌تر سخن‌سرایان و دانشمندان ایران در رهگذر تاریخ بوده و موجب عقب‌افتادگی جامعه‌ی ایرانی و فراهم آمدن زمینه‌ی یأس و بدبینی در آثار ادبی، به ویژه شعر شده است.» (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۱۰۶)^۱

در مورد تعداد غزل‌های مدحی حافظ نیز اختلاف نظر است؛ غنی معتقد است: «متجاوز از ۱۲۵ مورد از دیوان حافظ از غزل و قصیده و مثنوی و مقطعات، نام «شاه»، «پادشاه»، «خسرو»، «شاهنشاه» و «سلطان» برده شده است. به استثنای مواردی که صریحاً نام ممدوح ذکر شده یا به قراین بسیار مؤکد، معلوم است که اشاره به کدام پادشاه است.» (غنی، ۱۳۸۰: ۱۷۶)

در جایی دیگر می‌نویسد: «تقریباً در ۱۲۳ مورد، اشاره به پادشاه شده است. یعنی در صد و نه غزل و یازده قطعه و یک مثنوی و دو قصیده با تعبیرات سلطان، خسرو، پادشاه، شهنشه، شاهنشاه، پادشه، شهریار، شاه، ملک، فرمانده و... به پادشاه معاصر اشاره کرده است و تقریباً هفتاد مورد از این موارد، صریحاً یا با قرائن مؤکده، راجع به شاه شجاع و سایر ملوک و شاهزادگان معاصر خواجه حافظ [است].» (همان: ۳۶۲)

دشتی معتقد است: در پنج قصیده و حدود سی غزل این نوع شعر دیده می‌شود. چند غزل به شاه شجاع اختصاص دارد، مابقی غزل‌هایی است به شیوه‌ی خود خواجه، حاوی معانی و مفاهیم و تخیلات زیبا که در مقطع، نامی از نیکوکاری یا منعمی و یا حمایت‌کننده‌ای برده است. (دشتی، ۱۳۵۲: ۱۳۳) خرمشاهی تعداد غزل‌های مدحی

حافظ را هفتاد غزل دانسته است و می‌نویسد: ۳۹ مورد از ۷۰ موردی که در مورد ملوک معاصر است، مربوط به شاه شجاع است. (خرمشاهی، ۱۳۸۷: ۱۲) و...

۲. بررسی تخلص در غزل‌های مدحی حافظ

غزل‌های مدحی حافظ بر اساس مکان ذکر نام ممدوح و تخلص، به چهار دسته قابل تقسیم اند:

(الف) غزل‌هایی که تخلص به نام حافظ ندارند؛ اما در آن‌ها به صراحت یا کنایه، تخلص به نام ممدوح است.

(ب) غزل‌هایی که تخلص به نام حافظ در بیت پایانی آن‌ها آمده؛ اما قبل از آن به تصریح یا کنایه از ممدوح یاد شده است.

(ج) غزل‌هایی که در بیت پایانی آن‌ها تخلص به نام حافظ و ممدوح (به صراحت یا کنایه) آمده است.

(د) غزل‌هایی که تخلص به نام حافظ در بیت یا ابیات ماقبل آخر آمده و ممدوح به تصریح یا کنایه، بعد از تخلص شاعر، ذکر شده است. در زیر تعداد و شماره‌ی غزل‌های مدحی، در دسته‌های چهارگانه به تفکیک آورده می‌شود:

الف) غزل‌هایی که تخلص به نام حافظ ندارند.	شماره‌ی غزل	تعداد غزل‌ها	نسبت به غزل‌های مدحی ^۲	درصد، نسبت به کل غزل‌ها
تخلص صریحاً به نام ممدوح است.	۲۹۳، ۳۵۶، ۳۲۹	۳	٪۲	٪۰/۶۰
تخلص به کنایه نام ممدوح است.	۳۵۵، ۱۰۸	۲	٪۱/۳	٪۰/۴۰
تخلص به نام حافظ و ممدوح ندارد.	۴۷۵، ۱۴۰، ۲۰ ۴۷۹	۴	٪۲/۷	٪۰/۸۰
تخلص در ابیات پایانی نیامده، اما در مطلع به نام حافظ و ممدوح آمده است.	۲۸۵	۱	٪۰/۷	٪۰/۲۰

نسبت به کل غزل‌ها	نسبت به غزل‌های مدحی	تعداد غزل‌ها	شماره‌ی غزل	ب) تخلص در بیت آخر است.
۵٪	۱۷٪	۲۵	۲۵، ۳۴، *۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۱، *۱۷۱، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۵۶، *۲۸۳، ۲۸۴، *۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۲، *۳۰۴، ۳۰۶، ۳۴۶، ۳۸۱، ۴۵۲، ۴۸۸، ۴۷۲	تخلص در بیت آخر آمده؛ اما ممدوح به تصریح، قبل از تخلص ذکر شده است.
۷٪	۲۴٪	۳۶	۶، ۷، ۱۸، ۲۸، ۴۶، ۶۴، ۷۶، ۸۳، ۱۰۵، *۱۲۱، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۴۰، ۲۵۸، ۲۶۹، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۴۵، ۳۵۰، *۴۱۰، ۴۰۸، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۴۰، ۴۴۰، ۴۵۱، ۴۶۳، ۴۶۸، *۴۸۹، ۴۷۰، ۴۶۹	تخلص در بیت آخر آمده، اما ممدوح به کنایه، قبل از تخلص ذکر شده است.

نسبت به کل غزل‌ها	نسبت به غزل‌های مدحی	تعداد غزل‌ها	شماره‌ی غزل	ج) تخلص به نام حافظ و ممدوح در بیت آخر.
۲/۱۸٪	۹/۳٪	۱۴	۴۸، ۹۹، ۱۱۲، ۱۴۷، ۲۲۵، ۲۷۲، ۲۸۶، *۲۹۲، ۲۹۶، ۳۲۷، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۹۲، ۴۶۷	تخلص به نام حافظ و ممدوح در بیت آخر به تصریح آمده است.
۷٪	۲۲٪	۳۳	۱۵، ۵۲، ۹۷، ۱۰۹، *۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، *۱۵۶، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۸۰، *۲۸۳، *۳۰۴، ۳۶۰، ۴۰۰، *۴۱۰، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۷۱، ۴۸۲، *۴۸۹، ۴۹۵	تخلص به نام حافظ و ممدوح به کنایه آمده است.

نسبت به کل غزل‌ها	نسبت به غزل‌های مدحی	تعداد غزل‌ها	شماره‌ی غزل	(د) تخلص در بیت‌های ماقبل آخر آمده‌است و ممدوح در بیت آخر.
٪۲/۲	٪۷/۳	۱۱	۱۱، ۴۹، ۱۳۰، ۳۱۹، ۳۴۳، ۳۶۱، ۳۹۰، ۴۰۲، ۴۷۳، ۴۸۱، ۴۸۴	تخلص در بیت ماقبل آخر آمده است و ممدوح به تصریح در بیت آخر.
٪۱/۲	٪۴	۶	۱۶، ۴۷، ۳۰۸، ۳۲۸، ۴۱۳، ۴۲۵	تخلص در بیت ماقبل آخر آمده و ممدوح به کنایه در بیت آخر.
٪۱/۴	٪۴/۷	۷	۲۸۴ و ۴۲۱ (دو بیت به آخر)؛ ۱۲، ۶۲، ۴۳۳ (چهار بیت به آخر)؛ ۱۵۳ (پنج بیت به آخر)؛ ۳۶۲ (هفت بیت به آخر).	تخلص در چند بیت مانده به آخر و بعد از آن ممدوح به تصریح.
٪۰/۴۰	٪۱/۳	۲	۱۹۳، ۱۹۴	تخلص در بیت ماقبل آخر آمده و غزل هم مدحی نیست.
٪۰/۲۰	٪۰/۷۰	۱	۳۱	تخلص در بیت ماقبل آخر و ممدوح به کنایه در ابیات قبل آمده است.
٪۰/۶۰	٪۲	۳	۲۴۵، ۳۰۹ و ۴۵۴	حافظ و ممدوح به تصریح، با هم، در بیت ماقبل آخر.
٪۰/۴۰	٪۱/۳	۲	۱۷۱*، ۲۱۴	حافظ و ممدوح به کنایه، با هم در بیت ماقبل آخر.

۵. تحلیل و بررسی

قبل از تحلیل مختصر جدول‌ها، ذکر چند نکته الزامی است:

- از مجموع ۱۵۰ غزل که در جدول‌ها آمده است، ۶ غزل مدحی نیست. (غزل‌های ۲۰، ۱۴۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۴۷۵، ۴۷۹) یعنی ۱۴۴ غزل مدحی در آمار وجود دارد.

- تعداد ۱۶ غزل که با علامت ستاره مشخص شده؛ به این معنی که این غزل‌ها در دو دسته لحاظ شده‌اند؛ لذا بدون احتساب غزل‌های تکراری، ۱۳۶ غزل مدحی وجود دارد که در آن‌ها با تصریح یا کنایه، از ممدوح یاد شده است.

- علاوه بر این تعداد، غزل‌هایی دیگر وجود دارد که با توجه به قراین خفی و تاریخی، مدحی بودن غزل تا حد زیادی پذیرفتنی است، اما چون به تصریح به نام ممدوح، یا با کنایه (آوردن الفاظی مانند شاه، سلطان، خسرو و...) از ممدوح صحبت نشده است، آن‌ها را لحاظ نکرده‌ایم؛ مانند غزل شماره‌ی ۳ که آن را در مدح سلطان زین‌العابدین دانسته‌اند. (غنی، ۱۳۸۰: ۳۷۴) یا غزل ۳۸۵ که به ظن غنی، در مدح شاه شجاع سروده شده است. (همان: ۱۳۷۵) و یا غزل ۹ که در مدح توران‌شاه است (همان: ۲۷۶) یا غزل ۲۰۴ که آن را در مدح شاه ابواسحاق دانسته‌اند (همان: ۱۷۴) و غزل ۱۰۰ که غنی حدس زده است در مدح شاه ابواسحاق است (همان: ۱۷۶) و... غزل‌های دیگری وجود دارد که حاوی الفاظ و ملازمات پادشاهی اند اما مدحی نیستند. (غزل‌های ۲۷۳، ۳۶۶، ۴۹۳) این قبیل غزل‌ها نیز لحاظ نشده است.

۵. ۱. از مجموع ۱۰ غزل که به نام حافظ تخلص ندارند، (دسته‌ی الف) ۶ غزل مدحی است که در ۳ غزل، به تصریح و در دو غزل به کنایه، تخلص به نام ممدوح است و در یک غزل ممدوح به کنایه در مصرع اول مطلع و حافظ در مصرع دوم همان بیت آمده است. هم‌چنین ۴ غزل غیرمدحی وجود دارد که به نام هیچ‌کس تخلص ندارند. در بعضی از غزل‌های مدحی؛ مانند غزل ۲۹۳، حافظ بنای قافیه‌ی غزل را از سر ارادت بر نام ممدوح می‌گذارد و به اصطلاح از شگرد «توسیم» که عبارت است از: «شاعر بنای قافیه را بر حرفی نهد که نام ممدوح در آن متسق گردد.» (قیس رازی، ۱۳۷۳: ۳۲۳) بهره می‌برد:

بامدادان که زخلوت‌گه کاخ ابداع شمع خاور فکند بر همه اطراف شعاع...

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع

تقریباً تمامی ابیات غزل مذکور، حال و هوای تغزل قصاید قرن ششم را دارد و با شیوه‌ی مرسوم غزل حافظ، فاصله دارد. ممدوحانی مانند شاه شجاع (غزل ۲۸۵ و ۲۹۳)، شاه منصور (غزل ۳۲۹)، توران‌شاه (غزل‌های ۳۵۵ و ۳۵۶)، بخت آن را یافته‌اند که حافظ، تخلص را برخلاف عرف غزل، به نام آنان کند. چنین به نظر می‌رسد که او با این کار شأن و عظمت والای ممدوح را در نظر داشته که او را بر جای خود نهاده

است، گویی حافظ در این غزل‌ها خود را در مقابل ممدوح، اصلاً به حساب نیاورده است.

۵.۲. در دسته‌ی (ب) ۶۱ غزل وجود دارد که حافظ در مقطع غزل، فقط تخلص خود را آورده است؛ اما قبل از بیت آخر، از ممدوح به تصریح (۲۵ غزل) یا به کنایه (۳۶ غزل)، یاد کرده است. در این دسته از غزل‌ها نیز ممدوح، جایگاه ویژه‌ای دارد که حافظ نام او را بر خود مقدم داشته است.

این غزل‌ها یک‌دست نیستند و گاهی حافظ مانند قصاید مقتضب، از همان مطلع غزل، به تصریح از ممدوح نام می‌برد. مانند غزل‌های ۲۴۲ و ۳۸۱ در مدح شاه منصور؛ غزل‌های ۲۸۳ و ۲۹۲ در مدح شاه شجاع؛ غزل ۳۰۴ در مدح نصرت‌الدین یحیی؛ غزل ۱۷۱ در مدح توران‌شاه و... این غزل‌ها در اوج قدرت و سلطنت ممدوحان سروده شده‌اند:

قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع
(غزل ۲۹۲)

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید و فتح بشارت به مهر و ماه رسید (غزل ۲۴۲)
دارای جهان نصرت‌دین خسرو کامل یحیی بن مظفر ملک عالم عادل (غزل ۳۰۴)

گاهی نیز بنا به دلایلی، حافظ فقط یک بیت را در وصف ممدوح (قبل از تخلص) آورده و غزل را از روال عادی خارج نکرده است؛ مانند غزل ۱۵۶ در مدح «صاحب عیار»؛ غزل ۱۶۲ در مدح سلطان اویس؛ غزل ۱۶۷ در مدح شاه شجاع و... که بیش‌تر شامل حسن طلب، گله و... است:

خوش آمد گل وزان خوش‌تر نباشد که در دستت به‌جز ساغر نباشد...
من از جان بنده‌ی سلطان اویسم اگر چه یادش از چاکر نباشد (غزل ۱۶۲)

در بعضی از غزل‌های این بخش، حافظ علی‌رغم رعایت شأن ممدوح، به صراحت از او یاد نمی‌کند. شمیسا در این مورد می‌نویسد: «در زمان حافظ، مدام شاهان تغییر می‌کردند یا وزرا مصادره می‌شدند و به قتل می‌رسیدند؛ لذا شعرهایی که در مدح شاه مخلوع یا وزیر مقتول بود، جزو اسناد خطرناک محسوب می‌شد...؛ لذا در این‌گونه اشعار با ابهام و رمز مواجهیم.» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۲۹) حافظ گاهی از ترس حاکم زمان،

۸. ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۵، شماره‌ی ۴، زمستان ۹۲ (پیاپی ۱۸)

نام ممدوح را نمی‌آورد؛ مانند غزل‌های ۱۰۵ و ۱۶۹ که غنی حدس زده است در رثای ابواسحاق اینجوی شیرازی، در دوران حکومت امیر مبارزالدین (قاتل ابواسحاق) سروده شده است:

یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد دوستی کی آخر آمد دوست‌داران را چه شد
کس نمی‌گوید که یاری داشت حق دوستی حق شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد
(غزل ۱۶۹)

گاهی نیز از شدت اشتها، نام ممدوح را به صراحت ذکر نکرده است؛ از جمله غزل‌های ۶، ۱۸، ۱۷۶، ۲۵۸، ۴۸۹ که غنی حدس زده است در مدح شاه شجاع هستند. (غنی، ۱۳۸۰: ۲۵۸) در اکثر این غزل‌ها از همان مطلع، مدح را آغاز می‌کند:

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را
(غزل ۶)

ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی
(غزل ۴۸۹)

یا غزل زیر که سودی معتقد است در مدح شاه شجاع و بعد از پیروزی بر تراکمه، سروده شده است. (سودی، ۱۳۷۸: ۱۷۸۷)

بُشری اذا السَّلامه حَلَّتْ بَدی سلم لَّله حمدٌ معترف غایه النعم
(غزل ۳۱۲)

یا حامل گله‌ای از ممدوحی است؛ مانند غزل زیر که غنی حدس زده است مربوط به سلطان زین‌العابدین است. (غنی، ۱۳۸۰: ۳۶۸)

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی
الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی
(غزل ۴۴۰)

شمیسا در مورد غزل ۲۴۰ که ممدوح به کنایه قبل از تخلص حافظ آمده است:

عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق گوشه گیران را ز آسایش طمع باید برید
تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد این قدر دانم که از شعر ترش خون می‌چکد
(غزل ۲۴۰)

چاپ خانلری را که ممدوح بعد از تخلص آمده (یعنی جای این دو بیت عوض شده است)، ترجیح می‌دهد و می‌گوید: «معمولاً بعد از تخلص، یکی دو بیت مدحی

می‌آورد... با توجه به سبک حافظ، این توالی ابیات درست است؛ نه آن نحوی که در قزوینی آمده است...» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۲۶)؛ اما چنان‌که در دسته‌ی «ب» آمده است، حافظ حداقل ۶۱ غزل دارد که ممدوح را قبل از خود ذکر کرده است و فقط در ۳۲ غزل نام ممدوح را بعد از تخلص خود ذکر کرده است.

۵. ۳. در دسته‌ی (ج) ۴۷ غزل وجود دارد که حافظ تخلص خود و ممدوح را به تصریح (۱۴ غزل) یا به کنایه (۳۳ غزل) با هم در بیت آخر آورده است. حدود نیمی از غزل‌های این بخش را که حافظ نام ممدوح را به تصریح ذکر کرده است، در مدح توران‌شاه است. (غزل‌های ۴۸، ۲۷۲، ۲۸۶، ۳۵۹، ۳۶۳ و ۴۶۷) در بین غزل‌هایی که حافظ نام ممدوح را با کنایه و ابهام، همراه تخلص خود ذکر کرده است، دو موضوع جلب توجه می‌کند:

۵. ۳. ۱. غزل‌های نامه‌ای

غزل‌هایی در دیوان حافظ وجود دارد که حافظ آن‌ها را برای کسی که در شیراز نیست، سروده و فرستاده است. بیش‌تر این غزل‌ها مربوط به سال‌های ۶۵-۷۶۷ است که شاه محمود، شیراز را تصرف کرده و شاه شجاع در شیراز نیست. (شمیسا، ۱۳۸۸: ۱۹۸ و غنی، ۱۳۸۰: ۲۳۶) ظاهراً همه یا اکثر این غزل‌ها در مدح شاه شجاع است. حافظ ضمن رعایت شأن ممدوح، (همراه کردن نام ممدوح با تخلص خود) با مبهم آوردن نام او، از خطرات احتمالی نیز پیش‌گیری کرده است؛ زیرا مدح کردن شاه شجاع در این ایام به تصریح، یقیناً خشم شاه محمود را در پی می‌داشت و احتمالاً به همین دلیل، از ذکر نام شاه شجاع امتناع کرده است. در این غزل‌ها برخلاف غزل‌هایی که در زمان سلطنت شاه شجاع و در مدح او سروده شده‌اند، شاه شجاع به رمز و کنایه، مانند معشوق توصیف شده است. غزل‌های ۱۰۹، ۱۸۲، ۲۳۶، ۲۶۷، ۳۶۰، ۴۰۰، ۴۳۹، ۴۷۱ از مشهورترین غزل‌های نامه‌ای حافظ محسوب می‌شوند:

دیری‌ست که دل‌دار پیامی نفرستاد	ننوشت سلامی و کلامی نفرستاد...
حافظ به ادب باش که واخواست نباشد	گر شاه پیامی به غلامی نفرستاد

(غزل ۱۰۹)

حسب حالی ننوشتیم شد ایامی چند محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند
حافظ از شوق رخ مهر فروغ تو بسوخت کامگارا نظری کن سوی ناکامی چند
(غزل ۱۸۲)

صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس ای بوسه‌زن برخاک آن‌وادی و مشکین‌کن نفس
نام حافظ گر برآید بر زبان نام دوست ازجناب حضرت شاهم بس‌است این‌ملتمس
(غزل ۲۶۷)

۵. ۳. ۲. غزل‌هایی که متضمن گله از ممدوح است. (غزل‌های ۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۹۶، ۲۳۹، ۲۴۰ و ۴۳۷)

وگر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشق مفلس بگویدش که سلطانی گدایی هم‌نشین دارد
(همان: ۱۲۱)

حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود شاهان کم التفات به حال گدا کنند
(غزل ۱۹۶)

یا حسن طلب، (۱۴۹ و ۳۰۴)

حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است از بهر معیشت مکن اندیشه‌ی باطل
(غزل ۳۰۴)

بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد
(غزل ۱۴۹)

حافظ این غزل را در جواب غزلی از شاه شجاع با مطلع

چه شد جانا بدین گرمی که سوزم در نمی‌گیرد مگر فریاد مهجوران تو را در سر نمی‌گیرد

سروده است، (غنی، ۱۳۸۰: ۳۶۰). گاهی نیز غزل را برای معذرت‌خواهی به ممدوح،
تقدیم کرده است. (غزل‌های ۲۰۸، ۲۸۳، ۴۴۹ و ۴۸۹)

حافظ چو پادشاهت گه گاه می‌برد نام رنجش ز بخت منما باز آ به عذر خواهی
(غزل ۴۸۹)

رموز مصلحت ملک خسروان دانند گدای گوشه‌نشینی تو حافظا مخروش
(غزل ۲۸۳)

۴.۵. چنان‌که پیداست، جایگاه تخلص در این دسته از غزل‌ها، با هنجار و قاعده‌ی مرسوم هم‌خوانی ندارد و برخلاف عرف، تخلص در بیت پایانی نیامده است. از مجموع ۴۹۵ غزل حافظ، در ۳۲ غزل چنین هنجارگریزی‌ای به چشم می‌خورد. از این ۳۲ غزل، ۳۰ غزل، مدحی است و تنها دو غزل (۱۹۳، ۱۹۴) مدحی نیست (اگر چه بعید نیست که غزل ۱۹۴ نیز مدحی باشد)، بنابراین به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین دلایل این هنجارگریزی، حضور ممدوحانی در غزل است که حافظ، شأن والایی (حداقل در زمان سرایش غزل) برای آنان قایل نبوده است؛ اما بنا به ضروریاتی، آنان را مدح کرده است. از جمله‌ی این ممدوحان می‌توان از خواجه ابوالوفا (غزل ۱۱)، اتابک، (غزل ۱۳۰)، صاحب دیوان (غزل ۳۱۹) و... نام برد. حافظ در این غزل‌ها مانند غزل‌های غیرمدحی، از موضوعات مختلف عارفانه و عاشقانه و... بحث کرده و تنها در بیت آخر که بعد از تخلص آمده، از ممدوح یاد کرده است؛ گویی این بیت، زاید است و ربطی به کلیت غزل ندارد؛ مانند غزل مشهور

سال‌ها پیروی مذهب رندان کردم	تا به فتوی خرد حرص به زندان کردم...
صبح‌خیزی و سلامت طلبی چون حافظ	هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم
گر به دیوان غزل صدرنشینم چه عجب	سال‌ها بندگی صاحب دیوان کردم

(غزل ۳۱۹)

مؤتمن برای توجیه ذکر تخلص در بیت ماقبل آخر، می‌گوید: شاید شاعر بعدها بیتی با همان وزن و قافیه بر خاطرش گذشته و به پایان غزل اضافه کرده است و تخلص، هم‌چنان در جایگاه خود مانده و بیت ماقبل آخر شده باشد، (مؤتمن، ۱۳۵۲: ۶۰) اما چه طور امکان دارد از بین ۳۲ غزل، در حداقل ۳۰ غزل بیت آخر که بعدها بر خاطر حافظ گذشته، مربوط به ممدوح باشد و تنها در دو غزل (۱۹۳، ۱۹۴) بیت آخر، مدحی نباشد؟ دکتر حمیدیان به درستی اشاره می‌کند که «در برخی از غزل‌های مدح‌آمیز خواجه، گاهی اوقات ما می‌بینیم که آن دو سه بیت مدحی مثل زایده‌ای در آخر غزل می‌آید که با کل غزل احساس بیگانگی می‌کند.» (حمیدیان، ۱۳۸۴: ۳۹) در این موارد که ممدوح بر عکس شیوه‌ی رایج و مرسوم، پس از تخلص آمده است و از آن‌جا که اصولاً امضای غزل در بیت پایانی می‌آید؛ به گمان ما، حافظ با این روش به گونه‌ای ممدوح خود را به هیچ گرفته است و گویا، بودن یا نبودن این ابیات و در پی

آن، حضور و یا عدم حضور نام ممدوح، هیچ اهمیتی ندارد؛ چنان‌که اگر ابیات بعد تخلص، حذف شود، هیچ خللی به کلیت غزل وارد نخواهد شد. همان‌گونه که ملاحظه شد، به‌طور کلی بین جایگاه تخلص (نام شاعر و ممدوح) و عظمت و شأن ممدوح در غزلیات مدحی حافظ، ارتباط معنی داری وجود دارد؛ اگرچه امکان دارد به ندرت خلاف قاعده، استثنائاتی نیز وجود داشته باشد.

۶. جایگاه شاه شجاع در غزل‌های مدحی حافظ

با توجه به این تقسیم‌بندی، ما معتقدیم که ممدوحان حافظ در نزد او، از پایگاه یک‌سانی برخوردار نبوده‌اند. چنان‌که گفته شد، او با تغییر در جای‌گیری تخلص خود و ممدوح و چگونگی ذکر نام ممدوح تا حد زیادی این تفاوت‌ها را نشان داده است. یعنی اگر نام ممدوحی را به جای نام خود، قبل، همراه و یا بعد از نام خود آورده، تعمدی داشته و بیان‌گر جایگاه ممدوح در نزد او بوده است. برای اثبات این ادعا از زاویه‌ای دیگر، غزل‌هایی را که به تصریح یا کنایه در مدح مشهورترین ممدوحش (شاه شجاع) سروده است، از منظر جای‌گیری ممدوح و تخلص شاعر، بررسی می‌شود.

باید یادآور شد که بسیاری از شارحان دیوان حافظ، مشهورترین ممدوح حافظ را حتی از نظر تعداد غزل‌های مدحی، شاه شجاع دانسته‌اند. ارادت حافظ به شاه شجاع تا جایی است که «بعضی از غزل‌های شاه شجاع را نیز استقبال کرده است.» (خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۱۱) چنان‌که گفتیم، خرمشاهی معتقد است که ۳۹ مورد از ۷۰ مورد مدایح او که در مورد ملوک معاصر است، مربوط به شاه شجاع است. (همان: ۱۲)

از مجموع ۱۳۶ غزل مدحی که مشخص شده است، حداقل ۳۰ غزل (۲۰/۶٪ کل غزل‌های مدحی) در مدح شاه شجاع است. باید یادآور شد که غزل‌های ۲۸۳، ۲۹۲، ۴۱۰ و ۴۸۹ در دسته‌ی «ب» و «ج» مشترک است و فقط یک بار لحاظ شده‌اند. چنان‌که قبلاً گفته شد بعضی از غزل‌هایی را که غنی حدس زده است در مدح شاه شجاع است، اما حتی به کنایه از ملازمات پادشاهی چیزی در آن‌ها نیامده است، در این آمار لحاظ نشده است، وگرنه تعداد این غزل‌ها بیش‌تر می‌شد.

در دسته‌ی «الف» از مجموع ۶ غزل مدحی، دو غزل: (غزل ۲۹۳ به تصریح و غزل ۲۸۵ به کنایه) به نام شاه شجاع است و بعید نیست غزل ۱۰۸ که غزل مقتضبی است و

کتابت ممدوح را به انشای عطارد تشبیه کرده است، در مدح شاه شجاع باشد. به هر حال، حداقل ۳۳٪ و حداکثر ۵۰٪ غزل‌های این بخش که ارزش و شأن ممدوح در آن‌ها در بالاترین درجه قرار دارد، مربوط به شاه شجاع است.

در دسته‌ی «ب» از مجموع ۶۱ غزل که حافظ به تصریح (۲۵ غزل)، یا به کنایه (۳۶ غزل) قبل از تخلص، از ممدوح یاد کرده است، ۱۸ غزل در مدح شاه شجاع است؛ ۷ غزل به تصریح، که شامل غزل‌های؛ ۳۴، ۱۶۷، ۲۳۵، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۲، ۳۲۰ می‌باشد و ۱۱ غزل به کنایه، که عبارتند از غزل‌های ۶، ۱۸، ۳۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۵۸، ۴۱۰، ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۸۹. (ر.ک: غنی، ۱۳۸۰: ۲۶۱، ۲۸۹ و...)

در دسته‌ی «ج» از مجموع ۴۷ غزل که ممدوح و تخلص با هم در بیت آخر آمده است، ۱۱ غزل در مدح شاه شجاع است. غزل ۲۹۲ به تصریح و ۱۰ غزل دیگر (۱۰۹، ۱۲۶، ۱۴۹، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۶۷، ۲۸۳، ۴۱۰، ۴۳۹، ۴۸۹ به کنایه.

در دسته‌ی «د» که حافظ خود را برتر از ممدوح دانسته، از مجموع ۳۰ غزل مدحی (از ۳۲ غزل، ۲ غزل مدحی نیست)، تنها یک غزل (۳۰۸) آن هم به کنایه، در مدح شاه شجاع است و آن نیز در جواب غزلی از شاه شجاع است که شأن او را با استقبال غزلش بیش از پیش رعایت کرده است. مطلع غزل شاه شجاع این است:

ای به کام عاشقان حسنت جمیل کی گزینم دیگری بر تو بدیل
(غنی، ۱۳۸۰: ۲۳۸)

۶. ۱. پراکندگی غزل‌های مدحی حافظ در مدح شاه شجاع

با توجه به ستون چهارم جدول زیر، چنان‌که پیداست با توجه به اهمیت ممدوح که به ترتیب از گروه الف شروع می‌شود و به گروه «د» خاتمه می‌یابد، شاه شجاع نیز بیش‌ترین حضورش در غزل‌های حافظ به همین ترتیب است. از طرف دیگر، طبیعی است وقتی جایگاه ممدوح والا باشد و به تصریح از او یاد شود، شأن و عظمت او دوچندان خواهد شد؛ اما اگر ممدوح جایگاه والایی نداشته باشد، اگر به تصریح از او یاد شود، این کسر شأن دوچندان و ملموس‌تر خواهد بود. از این نظر نیز چنان‌که پیداست، شأن شاه شجاع حفظ شده است؛ مثلاً حضور او به تصریح و به ترتیب، در

گروه «الف»، «ب» و «ج» است و در گروه «د»، حتی یک بار به صورت تصریح، حضور نیافته است.

ردیف	تعداد غزل‌های مدحی ^۴	تعداد غزل‌های مدحی مربوط به شاه شجاع	درصد غزل‌هایی که به تصریح یا کنایه در مدح شاه شجاع است	مجموع درصد غزل‌هایی که در مدح شاه شجاع است، نسبت به کل گروه
الف	۳ غزل به تصریح	۱	%۳۳	%۳۳
	۳ غزل با کنایه	۱	%۳۳	
ب	۲۵ غزل به تصریح	۷	%۲۸	%۳۰
	۳۶ غزل با کنایه	۱۱	%۳۰/۵	
ج	۱۴ غزل به تصریح	۱	%۷	%۲۳
	۳۳ غزل با کنایه	۱۰	%۳۰	
د	۲۱ غزل به تصریح	-۰-	-۰-	%۳/۳
	۹ غزل با کنایه	۱	%۱۱	

از طرف دیگر می‌توان گفت که تا حد زیادی اوضاع سیاسی در کتمان یا اظهار نام ممدوح، مؤثر بوده است. مثلاً غزل‌های (۱۰۹، ۱۷۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۰۲، ۳۸۵، ۴۳۹، ۴۶۳ و ۴۶۹) که در مدح شاه شجاع در فاصله‌ی سال‌های ۷۶۵ تا ۷۶۷ هنگام تسلط شاه محمود بر شیراز سروده (غنی، ۱۳۸۰: ۲۶۱)، با توجه به اوضاع سیاسی شیراز آن روزگار و احیاناً از ترس، به نام شاه شجاع تصریح نکرده است. فقط در غزل ۲۳۵ لقب شاه شجاع را (شهسوار = ابوالفوارس) به صراحت، ذکر کرده است؛ اما برعکس، در غزل‌های (۱۶۷، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۳) که هنگام کشورداری شاه شجاع، در شیراز سروده شده است، (همان: ۳۶۳)، به صراحت از او نام برده است (در غزل ۲۹۲ در مطلع و مقطع، به صراحت نام او را ذکر کرده است)، زیرا هیچ خطری او را در این باره تهدید نمی‌کند؛ بلکه عدم تصریح به نام او، نوعی حق‌ناشناسی و بی‌تفاوتی حافظ تلقی می‌شده است.

همین قاعده در مورد ممدوحان دیگری از قبیل شاه منصور و ابواسحاق نیز صدق می‌کند. طبیعی است که این قبیل غزل‌ها در شرایط یک‌سانی سروده نشده‌اند و رابطه‌ی حافظ با تمام ممدوحانش در مدت عمر او یک‌نواخت نبوده است؛ بلکه فراز و

نشیب‌هایی وجود داشته است که به نظر می‌رسد در غزل‌های مدحی او منعکس شده است. از همین ره‌گذر است که گاهی شکر و گاهی گله‌ای از یک ممدوح در غزل‌های او وجود دارد. حتی گاهی از ترس دشمنان و حاسدان با ایما و اشاره از ممدوحی تمجید شده است. (راستی خاتم فیروزه‌ی بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود) و هنگامی که ممدوحی به قدرت (یا قدرت مجدد) رسیده است، آشکارا به مدح او پرداخته است (بیا که رایت منصور پادشاه رسید...).

علاوه بر این‌ها، حافظ فهم و دانش و... ممدوح را نیز در این غزل‌ها در نظر داشته است. این نکته می‌تواند در انتساب غزل‌های مدحی که ممدوح به تصریح ذکر نشده است، راه‌گشا باشد؛ مثلاً غنی معتقد است، اکثر غزل‌هایی که حامل معانی عرفانی اند در مدح توران‌شاه است؛ زیرا وزیر عارف مسلکی بوده است، (غنی، ۱۳۸۰: ۲۷۳) هم‌چنین معتقد است: «به ظن قوی یک دسته از غزل‌هایی که نام آصف عهد، آصف دوران، خواجه، آصف ثانی، آصف ملک سلیمان و القابی که مخصوص وزارت در آن‌ها وارد شده، راجع به او {خواجه جلال الدین تورانشاه} است.» (همان: ۲۴۵) شمیسا نیز معتقد است ابواسحاق، منجم بوده و در غزل‌هایی که حافظ او را مدح کرده، از اصطلاحات نجومی استفاده کرده است؛ از این رو غزل ۲۱۴ که در آن می‌گوید:

آن شاه تندحمله که خورشید شیرگیر پیشش به روز معرکه کم‌تر غزاله بود

با قطعیت در مدح ایشان می‌داند (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۴۴)؛ در حالی که غنی آن را در مدح شاه شجاع دانسته است. (غنی، ۱۳۸۰: ۳۶۱) شمیسا هم‌چنین غزل‌های مدحی‌ای که در آن‌ها از خوش‌خطی، زیبایی، تضمین اشعار سعدی، ابیات عربی و ملمع، شیرینی، سوارکاری بحث شده و از ممدوحی به صراحت یاد نشده، در مدح شاه شجاع می‌داند. (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۶۸-۲۷۰)

۷. نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که مدیحه‌سرایی در غزل با آنچه در قصیده مرسوم بوده است، تفاوتی اساسی دارد. شیوه‌ی مدیحه‌سرایی در غزل قبل از حافظ شروع شده بود؛ اما به نظر می‌رسد تعداد غزل‌های مدحی حافظ، بیش‌تر از سایر شعرای غزل‌پرداز است. ممدوحان حافظ از پایگاه یک‌سانی در نزد او برخوردار نیستند

و حتی جاه و مقام ممدوحان در زمان‌های مختلف با توجه به دلایل سیاسی، اجتماعی و... متفاوت است. این تفاوت گاهی با ذکر ممدوح، قبل، همراه یا بعد از تخلص، نمایان شده و گاهی با اظهار یا کتمان نام ممدوح، نشان داده شده است. غزل‌های مدحی حافظ را با توجه به کاربرد تخلص در آن‌ها می‌توان به چهار دسته تقسیم‌بندی کرد:

۱. غزل‌هایی که تخلص به نام ممدوح است. این غزل‌ها در مدح مشهورترین ممدوحان حافظ سروده شده‌اند. این دسته از غزل‌ها از نظر شکل و فرم بیش‌ترین شباهت را به قصیده دارند؛ مثلاً غزل ۳۲۹، بیست و پنج بیت است و جز دو بیت اول، دیگر ابیات در مدح ممدوح است؛

۲. تخلص در بیت پایانی و به نام حافظ است؛ اما در ابیات قبل، به تصریح یا کنایه از ممدوح یاد شده است. در این قبیل غزل‌ها نیز حافظ ممدوح را بر خود ترجیح داده و جایگاه ولایی را برای او در نظر داشته است؛

۳. تخلص به نام حافظ و ممدوح در بیت پایان آمده است؛ گویی حافظ در این غزل‌ها ممدوح را هم مرتبه‌ی خود دانسته است؛

۴. تخلص حافظ در ابیات ماقبل آخر (بیش‌تر در یک بیت مانده به آخر) آمده و ممدوح به کنایه و یا به تصریح، در بیت آخر ذکر شده است. در این دسته از غزل‌ها، ممدوح از جایگاه چندانی برخوردار نیست و حافظ او را بنا به دلایل مختلف، وصله‌ای برای غزل خود دانسته است. شرایط سیاسی ممدوح نیز در این موضوع، بی‌تأثیر نبوده است، مثلاً بعضی از ممدوحان بی‌نام و نشان، مانند خواجه ابوالوفا که فقط یک بار در دیوان حافظ مورد ستایش قرار گرفته است (غزل ۱۳۰)، در دسته‌ی (د) آمده است یا اتابک (غزل ۳۹۰) که آن نیز در دسته‌ی (د) ذکر شده است و

حافظ در کاربرد تخلص در غزل‌های مدحی خود، یک روش را برای ممدوحی خاص برگزیده و تقریباً برای هر ممدوح، اکثر روش‌ها را اتخاذ کرده و این به آن دلیل است که ممدوحان او همیشه از پایگاه یکسانی برخوردار نبوده‌اند.

یادداشت‌ها

۱. آقای هوشنگ فتی اظهار نظر اکثر حافظ‌شناسان را در زمینه‌ی مدیحه‌سرایی او در غزل، نقل کرده‌اند که برای مزید اطلاع، می‌توان به آن مراجعه کرد. (فتی، ۱۳۸۵: ۸۵-۱۰۰)
۲. باید یادآور شد که نسخه‌ی مورد استناد در این پژوهش؛ همان تصحیح مشهور غنی-قزوینی بوده است؛ اما در موارد زیر، ملاک مطالبی است که در کتاب تاریخ عصر حافظ آمده است:

الف) بیت ماقبل آخر در غزل ۳۴۶ چنین است:
 من غلام شاه منصورم نباشد دور اگر از سر تمکین تفاخر بر شه خاور کنم
 در شرح سودی نیز ذکر شده است. (سودی، ۱۳۷۸: ۱۹۳۶)

ب) در غزل ۲۰۶ دو بیت مانده به آخر این بیت وجود دارد:
 پیش از این کاین نه رواق چرخ اخضر برکشند دور شاه کامگار و عهد بواسحاق بود(غنی، ۱۳۸۰: ۱۷۳)
۳. با توجه به این که جامعه‌ی آماری ما ۱۵۰ غزل است، درصدها را بر مبنای همین ۱۵۰ غزل محاسبه کرده‌ایم؛ هرچند ۸ غزل تکراری و ۶ غزل نیز مدحی نیستند.
۴. باید یادآور شد که غزل ۳۱ به اعتبار این که تخلص در بیت ماقبل آخر آمده، در دسته‌ی «د» ذکر شده است اما چون ممدوح بعد از تخلص ذکر نشده، بلکه قبل از تخلص به کنایه از او یاد شده است، در این جدول در دسته‌ی «ب» لحاظ شده است. غزل ۲۱۴ نیز که در دسته‌ی «د» آمده، اما به اعتبار این که ممدوح و تخلص در بیت ماقبل آخر آمده، در این جدول، به دسته‌ی «ج» منتقل شده است.

فهرست منابع

- برون، ادوارد. (۱۳۲۷). *تاریخ ادبی ایران*. ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین. (۱۳۷۰). *دیوان حافظ*. تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی. به کوشش ع- جربزه‌دار، تهران: اساطیر.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۴). «سنت مدیحه‌پردازی ضمن غزل». *مجله‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی اراک*، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۳، صص ۳۵-۴۰.
- حیدری، علی. (۱۳۸۴). «مدح گریزی فلسفه‌ی تجدید مطلع قصاید خاقانی». *نشریه‌ی دانشگاه سمنان*، دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۱۱، صص ۱۰۱-۱۱۲.

۹. _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۵، شماره‌ی ۴، زمستان ۹۲ (پیاپی ۱۸)

خاقانی شروانی، افضل‌الدین. (۱۳۸۲). *دیوان خاقانی*. به اهتمام سید ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوآر.

خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۸). *حافظ*. تهران: طرح نو.

دشتی، علی. (۱۳۵۲). *کاخ ابداع*. تهران: مجله یغما.

ساوجی، سلمان. (۱۳۶۷). *دیوان سلمان ساوجی*. به اهتمام منصور مشفق، تهران: صفی‌علیشاه.

سودی، محمد. (۱۳۷۸). *شرح سودی بر حافظ*. ترجمه‌ی عصمت ستارزاده، تهران: سریر.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *روان‌شناسی اجتماعی شعر فارسی*. تهران: چشمه.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۰). *سیر غزل در شعر فارسی*. تهران: فردوس.

_____ (۱۳۸۱). *نگاهی تازه به بدیع*. تهران: فردوس.

_____ (۱۳۸۸). *یادداشت‌های حافظ*. تهران: علمی.

_____ (۱۳۸۵). *سبک‌شناسی شعر*. تهران: میترا.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۰). *تاریخ ادبیات ایران*. ج ۲، تهران: فردوس.

غنی، قاسم. (۱۳۸۰). *تاریخ عصر حافظ*. تهران: زوآر.

فتی، هوشنگ. (۱۳۸۵). *حافظ را چنین پنداشته‌اند*. شیراز: نوید.

فروغی بسطامی. (۱۳۸۶). *دیوان فروغی بسطامی*. به کوشش قوام‌الدین خرمشاهی، تهران: سایه‌گستر.

قیس رازی، شمس‌الدین. (۱۳۷۳). *المعجم فی معایر اشعار العجم*. به کوشش سیروس شمیسا، تهران: فردوس.

مطهری، مرتضی. (۱۳۵۹). *تماشاگاه راز*. تدوین و مقدمه: عبدالعظیم ساعدی، تهران: سپهر.

موسوی بجنوردی، کاظم. (۱۳۸۱). *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*. ج ۱۴، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مؤتمن، زین‌العابدین. (۱۳۵۲). *تحول شعر فارسی*. تهران: طهوری.

همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۰). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: نیما.

وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۷۹). *بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی*. تهران: دوستان.

وزین پور، نادر. (۱۳۷۴). *داغ‌ننگ مدح بر سیمای ادب فارسی*. تهران: معین.

وطواط، رشیدالدین. (۱۳۶۲). *حدائق السحر فی دقائق الشعر*. تصحیح عباس اقبال

آشتیانی، تهران: طهوری و سنایی.